

جلوه‌هایی از اعجاز ادبی قرآن کریم

دکتر ولی‌الله نقی‌پورفر

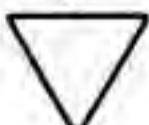
استادیار و عضو هیات علمی پژوهشی دانشگاه قم

مجموعه

قرآن کریم معجزه جاویدان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. خداوند بارها از مشرکان و هر آنکه به پیامبری رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله باور ندارد خواسته است که حداقل سوره‌ای همانند قرآن بیاورند اما تاکنون کسی به این دعوت پاسخ درخور نداده است. باورمندان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در عین حال که همگی بر معجزه بودن این کتاب آسمانی پای می‌فشارند، در وجوه اعجاز آن، نظریه‌های گوناگونی ارائه کرده‌اند. مقاله حاضر به بیان اعجاز ادبی قرآن کریم پرداخته است. نویسنده بر آن است که قرآن هم از نظر لفظ و هم از نظر معنا و هم از نظر هماهنگی لفظ با معنا دارای اعجاز است. وی معتقد است که قرآن در سه حوزه «تکواژه‌ها»، «ترکیب‌های نحوی» و «ترکیب‌های بلاغی» دارای گزینشی بی‌بدیل است و برای هر یک نمونه‌هایی ارائه کرده است.

□

کلید واژه‌ها: اعجاز، وجوه اعجاز قرآن، اعجاز ادبی، بلاغت.





◁ ۱. مقدمه

قرآن کریم آیت عظمای خداوند سبحان است که در هر یک از سه حوزه لفظ، معنی و هماهنگی لفظ با معنی، حجت قاطع الهی برای اثبات خدایی بودن پیام خویش است. به سخن دیگر، در حوزه اعجاز ادبی و بلاغی، این تنها لفظ قرآن نیست که آیت الهی است؛ بلکه همراه شدن اعجاز در معنی و هماهنگی لفظ با معنی، قرآن را بر قله کمال بلاغت نشانده است.

◁ ۲. انواع اعجاز ادبی و ادله آن

□ ۱.۲. اعجاز در لفظ

حوزه اعجاز در لفظ بدون اعتنا به حق و باطل بودن معنی، در آیاتی چند مورد تأکید قرار گرفته است:

نمونه اول: کفار ادعا می‌کردند که پیامبر اسلام آیات قرآن را از آهنگری رومی که ساکن مکه است، فراگرفته است. آنان در برابر این ادعا چنین پاسخ می‌شنوند:

«لسان الذی یلحدون الیه أعجمی و هذا لسان عربی مبین؛ زبان کسی که به غلط به او اشاره می‌کنند، غیر عربی (و گنگ) است حال آنکه این (قرآن)، زبان بلیغ بسیار روشنی می‌باشد.»

(نحل: ۱۰۳)

بر فرض که پیامبر ﷺ معانی آیات را از شخصی رومی که عجمی است و عربی را به خوبی نمی‌داند گرفته باشد؛ در این صورت بلاغت کلامش را از چه کسی اخذ نموده است! این آیه بر این نکته تأکید می‌کند که قرآن کریم در گزینش و چینش الفاظش، آیت الهی می‌باشد؛ اگر چه کفار ادعا کنند که در محتوا فاقد اعجاز است و مطالبش اموری معمولی و پیش پا افتاده و بشری می‌باشد.

نمونه دوم: در سوره هود، خداوند در مقابل این ادعای کفار که قرآن دروغهایی ساخته و پرداخته پیامبر است، به پیامبرش تذکر می‌دهد که آنان را به تحدی بخواند تا اگر راست

می‌گویند، همانند این قرآن، کلامی مشحون از اباطیل ارائه دهند و هر که را که می‌توانند در مقابل خدا به خدمت گیرند:

«أم يقولون افتريه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله إن كنتم صادقین» فإن لم يستجیبوا لكم فاعلموا أنما أنزل بعلم الله و أن لا إله إلا هو فهل أنتم مسلمون؛ آیا می‌گویند (پیامبر) آنرا بافته است بگو پس ده سوره همانند قرآن که بافته شده باشد بیاورید و هر که را از غیر خدا در توان دارید بخوانید، اگر راستگو می‌باشید پس اگر شما را اجابت نمودند، بدانید که آن (قرآن) تنها به سبب علم خدا نازل شده است و اینکه هیچ معبودی جز او نیست؛ پس آیا شما تسلیم (حق) می‌باشید؟» (هود: ۱۳ و ۱۴)

۲.۲۵. اعجاز در محتوا

در موارد بسیاری بر خدایی بودن معانی قرآن تأکید شده است؛ مانند:

« و ما كان هذا القرآن أن يفتری من دون الله ولكن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل الكتاب لاریب فیه من رب العالمین؛ و امکان ندارد که این قرآن، دروغی بافته شده از جانب غیر خدا باشد؛ بلکه بسیار تصدیق‌کننده چیزی است که در برابرش می‌باشد و تفصیل کتاب آسمانی است که هیچ تردیدی در آن نیست و از جانب پروردگار عالمیان می‌باشد.» (یونس: ۳۷)

«بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه...؛ بلکه تکذیب نمودند آنچه را که به علمش احاطه نداشتند...» (یونس: ۳۹)

«لقد كان فی قصصهم عبرة لاولی الألباب ما كان حدیثاً یفتری ولكن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون؛ ممکن نیست که (قرآن) سخنی بافته شده باشد؛ بلکه تصدیق‌کننده چیزی است که در برابرش می‌باشد و تفصیل هر چیزی است و هدایت و رحمتی است برای قومی که ایمان می‌آورند.» (یوسف: ۱۱۱)

«نحن نقص علیک أحسن القصص بما أو حینا الیک هذا القرآن و ان كنت من الغافلین؛ ما زیباترین داستانها را با این قرآن که به سوی تو وحی کردیم، بازگو می‌کنیم؛ اگر چه پیش از آن از زمره بی‌خبران بودی.» (یوسف: ۳)

«تلك من أنباء الغیب نوحیها الیک ما كنت تعلمها أنت و لا قومك من قبل هذا فاصبر إن العاقبة للمتقین؛ آن، از اخبار غیب است که به سوی تو وحی می‌نماییم؛ نه تو و نه قومت آن را پیش از این نمی‌دانستی؛ پس شکیبا باش؛ چرا که عاقبت از آن پرهیزکاران است.» (هود: ۲۹)

«قل أنزله الذی یعلم السّموات و الأرض...؛ بگو آن را کسی فرو فرستاد که هر رازی در آسمانها و زمین را می‌داند...» (فرقان: ۶)

«و أنزل الله علیک الکتاب والحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً؛ و خداوند بر تو کتاب و حکمت را فرو فرستاد و به تو چیزی را یاد داد که نمی‌دانستی و فضل خدا بر تو بسیار بزرگ است.» (نساء: ۱۱۴)

این آیات و آیات فراوان دیگری بروشنی بر خدایی بودن مفاهیم قرآنی دلالت دارد. از جمله تنبّهات در این بحث، معجزات علمی قرآن و پیشگویی‌های قرآن می‌باشد که نمونه‌های فراوانی دارد.

۳.۲.۵ هماهنگی لفظ با معنی

این حوزه نظر به موسیقی آیات دارد که در طول مفاهیم ملکوتی قرآن، زبان بین‌المللی قرآن می‌باشد و هر مخاطبی را از هر زبانی تحت تأثیر موسیقی کلام خویش قرار می‌دهد اگر چه مخاطب معانی آیات را نداند و چه بسیار رخ داده است که بسیاری، از این دریچه جذب قرآن گشته، بدان ایمان آورده‌اند.^۱

از جمله این افراد، پرفسور آربری انگلیسی است که از موسیقی ملکوتی قرآن سخت به شگفت آمده است و از رهگذر این تأثیر عمیق سعی نموده است که در ترجمه قرآن، نوای قرآنی را نمودار سازد و قرآن را آهنگین ترجمه نماید. وی می‌گوید:

«در این کوشش که من برای بهبود کار گذشتگانم انجام داده‌ام و برای تهیه چیزی که شاید یک انعکاس، ولو بسیار ضعیف، از متن به حد اعلی بلیغ قرآن پذیرفته شود، زحمتهای کشیدم تا اوزان (ریتمهای) بسیار متنوع و تودرتویش را که گذشته از خود موضوع، ادعای غیر قابل انکار قرآن را دایر بر اینکه برتر از بزرگترین اثرهای ادبی نوع بشری است تأیید می‌کند، فراگیرم، این سیمای بسیار مشخص و به قول پیکتال در ترجمه قرآنش: «آن سمفونی غیر قابل تقلید که تنها اصواتش انسان را به گریه و جذبه می‌کشاند»، تقریباً به طور کلی مورد غفلت مترجمان گذشته قرار گرفته است؛ بنابراین تعجب‌آور نیست که آنچه را آنها به عمل آورده‌اند به راستی در مقابل اصل بس شکوهمندانه‌اش، سست و بی‌روح بیابیم؛ زیرا که قرآن نه نثر است و نه نظم؛ بلکه تافته‌ای است بی‌همتا از هر دو. من برگردان خود را «تعبیر» نام نهاده‌ام و این اعتقاد را سخ را پذیرفته‌ام که قرآن غیر قابل ترجمه است... این کار (ترجمه) بسادگی

صورت نگرفت؛ خصوصاً زمانی که به پایان آن نزدیک می‌شدم، سخت در پریشانی به سر می‌بردم؛ لیکن در اوقات پریشانی، قرآن، نویسنده را چنان آرامشی می‌بخشید و وی را چنان حفظ می‌کرد که برای همیشه رهین منتش گردید»^۲

خلاصه کنیم که درک اعجاز لفظی قرآن، که از مصادیق اعجاز ادبی و بلاغی می‌باشد، تخصصی است؛ ولی اعجاز در حوزه معنی و هماهنگی لفظ با معنی امری عمومی است و منحصر به متخصصان نمی‌باشد و این سه حوزه را تنظیمی الهی است که آیه ترتیل و جمع، اجمالاً بدان تذکر می‌دهد:

«و رتلناه ترتیلاً» و ما آن را به نحو عجیب و بسیار زیبا و با هدفی استوار تنظیم نموده‌ایم. (فرقان: ۳۲)

«إِن عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ؛ براستی جمع و قرائت قرآن بر عهده ماست» پس هرگاه آن را خواندید قرائتش را تبعیت کن» سپس براستی توضیحش (نیز) بر ماست. (قیامت: ۱۷ - ۱۹)

بر خلاف مشهور که «ترتیل» را به معنی «اداء الحروف و حفظ الوقوف» گرفته‌اند، «ترتیل» به معنی «تنظیم بسیار زیبای مبتنی بر هدف و اساسی استوار»^۳ می‌باشد که این تنظیم، در قرآن، سه حوزه لفظ، معنی و هماهنگی لفظ با معنی را افاده می‌کند.

۳. نمونه‌هایی از اعجاز ادبی قرآن

روشن شد که قرآن در سه بعد «لفظ»، «معنی» و «هماهنگی لفظ با معنی» همراه با اعجاز است. در اینجا به ذکر مواردی از اعجاز بلاغی قرآن می‌پردازیم. اهم موارد این نوع اعجاز عبارتند از:

- ۱- گزینش احسن در لغات و بی‌بدیل بودن آن (افصح در لغت با توجه به مقاصد کلام)؛
 - ۲- انتخاب بهترین ترکیب نحوی با توجه به سیاق کلام؛
 - ۳- گزینش بهترین ترکیب بلاغی با توجه به مقتضای مجلس و مخاطب و غرض گوینده.
- این بدان معنی است که تغییر و تبدیل در هر یک از موارد سه‌گانه لغات، ترکیب نحوی و ترکیب بلاغی، در فصاحت و بلاغت کلام خلل وارد نموده، آن را از قلّه کمال به زیر خواهد کشاند. پس مقتضای اعجاز ادبی و بلاغی قرآن، عدم وجود مترادف در لغات و ترکیبات نحوی و بلاغی می‌باشد؛ مترادفی که بتواند بدیل شایسته‌ای در لفظ و معنی و هماهنگی لفظ

بامعنی باشد.

بلی، با صرف نظر از جنبه اعجاز می توان برای واژه ها، ترکیبات نحوی و بلاغی معادلهایی مطرح نمود که در این صورت، دیگر سخن از قرآن خدا با کمال اعجاز ادبی اش نخواهد بود. حکمت الهی و تجلی تمام عیار آن در قرآن کریم و قسم یاد نمودن خداوند به این ویژگی قرآن نیز بی بدیل بودن واژه ها، ترکیبات نحوی و بلاغی را به دنبال دارد؛ چرا که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد:

یس • والقرآن الحکیم • انک لمن المرسلین، یس • قسم به قرآن با حکمت • که تو از

فرستاده شدگانی. (یس: ۱ - ۳)

از این روست که وقتی سخن از معیارهای سنجش میزان فصاحت و بلاغت کلام می رود، ویژگیهای لغوی، ترکیبات نحوی و بلاغی از حیث لفظ و معنی و هماهنگی لفظ با معنی با توجه به مقتضای مخاطب و غرض گوینده، مورد توجه قرار می گیرد و اهل فن نیز بر اساس این معیارها به نقد و بررسی و ارزیابی دقیق و جزئی کلام می پردازند و ارزش بلاغی کلام را با توجه به میزان مراعات نکات فوق می سنجند.^۲

دعوت به تفکر و تعقل، خصوصاً تدبر در قرآن که کاوش در ژرفا توأم با دقت و عمق نگری را با خود دارد، گویای دقت و ظرافت تمام عیار در گزینش و به کارگیری واژه ها در ترکیبات و گزینش بهترین ترکیب نحوی و بلاغی آیات می باشد، گزینه ای که بدیل نمی پذیرد و جانشینی ندارد؛ پس اعجاز قرآن و حکیم بودن آن به همراه دعوت به تفکر و تعقل و تدبر در قرآن سه نکته اساسی در ویژگی بی بدیل بودن لفظ و ترکیب نحوی و بلاغی آن می باشد و این نکات، تلاش مستمر و بی وقفه جهت کشف خصوصیات کلامی قرآن در سه حوزه مذکور را ایجاب می کند و نباید برای فهم کلام الله، تسامح جاری در فهم کلام بشری را اعمال نمود که این موجب از دست رفتن نکات فراوان و عدم درک صحیح و غرض متعالی قرآن خواهد شد. از طرفی درک خصوصیات کلام و تمیزش از تعبیرات مشابه، کار آسانی نیست و نیاز به اعمال دقت نظر و سعی فراوان مبتنی بر محوریت نگرش قرآن به قرآن دارد؛ از این رو، همواره باید از تکلف در ادعای خصوصیت کلام بدون مستند لغوی، نحوی، بلاغی و قرآنی و حدیثی اجتناب نمود؛ چرا که خصوصیت تراشی متکلفانه، همچون رویه متسامحانه، هر دو از صراط مستقیم فهم معانی و مقاصد قرآن به دور است و افراط و تفریط در فهم صحیح قرآن به شمار می رود.

خلاصه کلام آنکه متن آیات از نظر لغت و ترکیب نحوی و ترکیب بلاغی بی‌بدیل بوده، موارد بظاهر مشابه و مترادف، هر یک خصوصیات را افاده می‌کنند که باید با تحقیق و تتبع علمی آنها را کشف و استخراج نمود. این تتبعات در سه محور ذیل مطرح می‌باشند:

الف. گزینش مفردات؛

ب. گزینش ترکیب نحوی؛

ج. گزینش ترکیب بلاغی.

اینک به ذکر مثالهایی برای این موارد سه‌گانه می‌پردازیم:

□ ۱.۳. نمونه‌هایی از گزینش مفردات

■ ۱.۱.۳. «آنس»

در قصه معراج رفتن حضرت موسی (ع) تعبیر «آنس» و «آنست»، بجای «رأی یا أبصر» و «رأیت و یا أبصرت» به کار رفته است:

«إذ رأ ناراً فقال لأهله امكثوا إني آنست ناراً» (طه: ۱۰)

«إذ قال موسى لأهله اني آنست ناراً» (نمل: ۷)

«فلما قضى موسى الأجل و سار بأهله آنس من جانب الطورناراً، قال لأهله امكثوا إني آنست ناراً» (قصص: ۲۹)

نکته بلاغی این کاربرد، اشاره به احساس انس شدید وجودی حضرت با آتش مورد نظر می‌باشد و تعبیر مؤکد «إنی» نیز بیانگر عجیب بودن و شخصی بودن این رؤیت است که گویا برای اهلش قابل مشاهده نبوده و این آتش به نحو عجیبی وجود موسی را سرشار از عشق و محبت و انس کرده است. این آتش مادی نیست؛ بلکه آتشی ملکوتی است که با قلب موسی مرتبط است و گویا آتش عشق به خدا و مقام ربوبی می‌باشد. برای ملکوتی بودن این آتش همین گواه بس که درخت را احاطه کرده، لیکن آن را نمی‌سوزاند:

- «فلما جاءها نودی ان بورک من فی النار و من حولها و سبحان الله رب العالمین» (نمل: ۸)

«فلما أتيتها نودی من شاطی الواد الأيمن فی البقعة المبارکة من الشجرة...» (قصص: ۳۰)

کاربردهای دیگر این واژه در قرآن نیز مؤکد وجود معنای «آنس» در همه آنها می‌باشد:

- «فان آنستم منهم رشداً فادفعوا إلیهم أموالهم» (نساء: ۶)

- «لا تدخلوا بيوتاً غير بيوتكم حتى تستأنسوا و تسلموا على أهلها» (نور: ۲۷)

در مفردات راغب نیز بر این معنی تأکید می‌شود:

«فان آنستم...: ای ابصرتم أنساً و قوله «حتى تستأنسوا» ای تجدوا ایناساً.»^۵

۲.۱.۳. «حَصَّصَ»

در قصه دادگاه همسر عزیز مصر، تعبیر «الآن حَصَّصَ الحقُّ» (یوسف: ۵۲) بجای «ظَهَرَ الحقُّ» و یا «بان الحقُّ» و مانند آن آمده است. نوع مفسران بدون عنایت به علت عدول قرآن از به کار بردن تعبیرات سهل و روان واژه‌های «ظَهَرَ» و «بان»، آن را صرفاً به همان معانی گذشته و دال بر اعتراف او بر جرم و گناه خویش و تبرئه یوسف دانسته‌اند؛^۶ حال آنکه تعبیر «الآن» گویای آن است که این ظهور حق، سابقه ندارد و تازه همین اکنون اتفاق افتاده است؛ در صورتی که پیش از این، برائت یوسف از جانب این خانم و همسرش و زنان دیگر، بلکه جمیع اطرافیان، بارها مطرح شده بود و سخن تازه‌ای نبود:

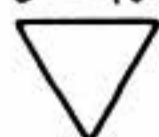
- «یوسف أعرض عن هذا و استغفری لذنبک إنک کنت من الغاطثین» (یوسف: ۲۹)

- «و قلن حاش لله ما هذا بشراً إن هذا إلا ملک کریم» (یوسف: ۳۱)

- «و لقد راودته عن نفسه فاستعصم...» (یوسف: ۳۲)

- «ثم بدا لهم من بعد ما رأوا الآيات لیسجننه حتی حین» (یوسف: ۳۵)

با توجه به تعبیرات فوق، «الآن حَصَّصَ الحقُّ» از معنای دیگری خبر می‌دهد که باید بدان دست یافت: اصل «حَصَّصَ» از ریشه ثلاثی «حَصَّصَ» به معنی آشکار شدن و به دست آوردن سهم و نصیب از راه جدا کردن و بریدن^۷ می‌باشد. کاربرد رباعی از ریشه ثلاثی، به جهت مبالغه و کثرت وقوع معنی ثلاثی است؛^۸ لذا معنی این واژه، شدت ظهور حق از راه کثرت قطع و بریدن می‌باشد. آهنگ «حَصَّصَ الحقُّ» نیز صدای آرام و ممتد و مکرر بُرش حق را افاده می‌کند؛ گویا حق بتدریج و آرام آرام، با کثرت بُرشها سعی در نمایاندن خویش دارد تا بالاخره جلوه‌گر می‌شود. این کدام حقی است که این چنین ظهوری از آن برای اولین بار توسط این زن اعلام می‌شود؟ این، همان حقیقت دیانت ابراهیمی و منطق ایمان است که از سالها پیش، بارها توسط یوسف نبی بر این زن عرضه شده و سعی در نفوذ در قلب این زن داشت؛ لیکن هوس این زن نسبت به یوسف مانع از توفیق ظهور حقیقت ایمان در قلب او می‌شد و اکنون حقیقت ایمان پس از سالها انتظار در پشت دریچه دل این زن، بالاخره موانع را از سر راه خویش برمی‌دارد و خود را در عمق دل او جلوه‌گر می‌کند و قلب همسر عزیز مصر را فتح می‌نماید و او را در زمره



مؤمنان به دین الهی قرار می‌دهد.^۹ این زن با حال شکسته و منقلبی از این تحول درونی خبر می‌دهد و آنگاه به برائت یوسف اعتراف می‌نماید؛ اعترافی که توأم با تذکراتی از نظارت و ربوبیت و غفران و رحمت الهی است و این اعتراف، گواه توحید جلوه‌گر شده در باور این زن است:^{۱۰}

«قالت امرأة العزيز الآن حصحس الحق أنا راودته عن نفسه و إنه لمن الصادقين» ذلك ليعلم أني لم أخنه بالغيب و أن الله لا يهدى كيد الخائنين» و ما أبرئ نفسي إن النفس لأمارة بالسوء إلا ما رحم ربي إن ربي غفورٌ رحيم؛ همسر عزیز گفت: اکنون حق با قطع پیاپی آشکار شد. من از نفس او تقاضای ارتباط داشتم و براستی او از راستگویان است» آن اعتراف به جهت این است که او بداند من غیباً به او خیانت نکردم و اینکه خداوند هرگز نقشه خائنین را به مقصد نمی‌رساند» و من خود را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس مسلماً فرمان‌دهنده به بدی است، مگر در آن موردی که پروردگارم رحم کند؛ چرا که پروردگارم بسیار آمرزنده بسیار رحم‌کننده است.» (یوسف: ۵۱-۵۳)

این حرکت و نفوذ در شیء و استقرار در آن، در کتاب العین و معجم مقائیس اللغة آمده است:

«الحصصة: الحركة في الشيء حتى يستقر فيه و يتمكن منه...»^{۱۱}

«الحاء الصاد اصول ثلاثة؛ احدها التصيب و الآخر وضوح الشيء و تملّنه...»^{۱۲}

علاوه بر آن مفهوم «سرعت دویدن همراه با سختی» نیز در واژه «الحصاص» آمده است:

«الحصاص: سرعة العدو في شدة»^{۱۳}

همچنین «ظهور بعد از کتمان و توأم با قهر و غلبه» و «حرکتی همچون حرکت فرد به زنجیرکشیده شده» که سختی در حرکت و آرام آرام حرکت کردن را افاده می‌کند، در مفهوم «ححصص» اخذ است:

«ححصص الحق أي وضع و ذلك بانكشاف ما يُقهر»... حصه: قطع منه...»^{۱۴}

«ححصص: بان بعد كتمان؛ ححصص الرجل: مشى مشى المقيّد...»^{۱۵}

۲.۳. نمونه‌هایی از گزینش ترکیبات نحوی و بلاغی

۱.۲.۳. آیات ۸ سورة صف و ۳۲ سورة توبه

«يريدون ليطفؤوا نور الله...» (صف: ۸)

«يريدون أن يطفؤوا نور الله...» (توبه: ۳۲)

از نظر نحویین، ترکیب دو آیه شریفه یکسان است؛ در اولی «أن» ناصبه مقدر است: (لأن يطفؤوا) و در دومی لام در تقدیر می‌باشد (لأن يطفؤوا)؛ بنابراین تفاوتی نیست؛ حال آنکه با

توجه به تفاوت تعبیر در قرآن حکیم، باید نکته‌ای در تفاوت مقدرات موجود باشد. در آیه سوره صف، «مفعول به» فعل محذوف است و «لیطفؤوا»، «مفعول له» می‌باشد؛ چرا که فعل «یرید» با لام متعدی نمی‌شود؛ همچون: «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» و...؛ بنابراین تقدیر کلام چنین است: «یریدون (بکل أحد کل شیء) لیطفؤوا نور الله...»^{۱۶} اما در آیه توبه، «أن یطفؤوا»، «مفعول به» می‌باشد که تأویل به مصدر می‌رود: «یریدون إطفاء نور الله...»

حذف مفعول به در آیه صف افاده عموم می‌کند و بدین ترتیب این معنا از آیه استفاده می‌شود که دشمنان دین، از انجام هر کاری که نتیجه‌اش اطفای نور خدا باشد نسبت به هر کسی، ولو دوستان خود ابایی ندارند و بدان اقدام می‌کنند؛ لیکن در آیه توبه، دشمنان مستقیماً امور ضد دین و خلافی را انجام می‌دهند که هتک حرمت دین را نشان می‌دهد؛ پس گروه اول منافقان هستند که مستقیماً جرأت اعمال خلاف دین ندارند؛ بلکه در لباس دین، زیرکانه و مخفیانه کارهایی انجام می‌دهند که نتیجه‌اش صدمه به دین خدا باشد و گروه دوم، کفار و مشرکان خارج از دین می‌باشند که به جهت احساس قدرت، بی‌مهابا مستقیماً دین را مورد هجوم قرار می‌دهند.

با بررسی سیاق قبل و بعد هر یک از دو آیه، این معنی تأکید می‌شود. آیات قبل از آیه مذکور در سوره صف، ناظر به گفتگو و اعتراض موسی (ع) و عیسی بن مریم (ع) به بنی اسرائیل مدعی دیانت می‌باشد که چرا این دو پیامبر خدا را این قدر آزار و اذیت می‌کنند. اینان در واقع همان منافقان می‌باشند.

در سوره توبه، سخن از شرک و کفر اهل کتاب زمان پیامبر اسلام می‌باشد که خارج از دین اسلام می‌باشند؛ حال آنکه سوره صف، از بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام سخن می‌گوید که نفاق می‌ورزیدند و از پیامبرشان اطاعت نمی‌کردند. به هر حال آیه صف به اقدامات منافقانه و آیه توبه به اقدامات دشمن علنی نظر دارد و تذکر می‌دهد که اینها دو شگرد دشمن با توجه به شرایط مختلف می‌باشد و مقصد اصلی هر دو جریان، خاموش کردن نور خدا می‌باشد.

■ ۲.۲.۳. آیات ۲۰ سوره قصص و ۲۰ سوره یس

- «و جاء رجل من أقصى المدينة یسعی» (قصص: ۲۰)

- «و جاء من أقصى المدينة رجل یسعی» (یس: ۲۰)

در آیه اول، سخن از مردی است که برای موسی خبر از جریان جلسه حکومتی آورده و او

را از توطئه ترورش آگاه می‌کند. در شرف صدور در اینجا جار و مجرور (من اقصی المدینة) صفت «رجل» می‌باشد و گویای آن است که این فرد، ساکن دورترین نقطه شهر است و چون از آنجا خبر آورده است، معلوم می‌شود که قصر حکومتی در «اقصی المدینة» قرار دارد و او فردی از ساکنان قصر می‌باشد که با موسی سر و سری داشته، اخبار داخل کاخ را به او می‌رساند، این نشان می‌دهد موسی علیه السلام نسبت به ساکنان قصر، فعالیت اصلاحی داشته و عده‌ای را با خود همراه کرده است؛ چنانکه بعدها نیز معلوم گشت که همسر و وزیر فرعون نیز جزء افراد موسی (ع) می‌باشند^{۱۷} که سابقاً تقیه کرده، ایمانشان را پنهان می‌کردند.

اما در آیه ۲۰ سوره یس، جار و مجرور متعلق به فعل است و بر فاعل مقدم شده است و این معنی، تأکید بر این نکته است که فردی که به حمایت از رسولان الهی برخاست، کسی بود که با شتاب، راه درازی را جهت رسیدن به محل حضور رسولان طی کرده است و در این راه صدمه زیادی خورده است، چنانکه در روایات نیز آمده است که این فرد یعنی «حبيب نجار» دارای نقص عضو بود^{۱۸} و طبیعی است که پیمودن راهی دراز برای چنین فردی، آن هم پیاده، نشانگر دیانت و استقامت فوق‌العاده‌اش در راه خدا می‌باشد. با توضیحات فوق ملاحظه می‌شود که دو تعبیر، در افاده معنی همانند یکدیگر نمی‌باشند.

■ ۳.۲.۳. آیه ۵ سوره اسراء

- «فإذا جاء وعد أوليها بعثنا عليكم عبداً لنا أولى بآيس شديد...» (اسراء: ۵)

در تفاسیر، نوعاً میان تعبیر «عباداً لنا» و «عبادنا» فرقی گذاشته نشده است؛ از این رو بنا بر اینکه کاربرد مفهوم اضافی «عبادنا» در قرآن اعم از مؤمن و کافر می‌باشد و در مواردی به عبودیت تکوینی اشاره می‌کند، بنابراین در این آیه نیز مانعی ندارد که مصداق «عباداً لنا» افراد کافر و مشرک باشند و بر این اساس است که مفسران، مصداق آن را بخت‌النصر و لشکریان کافر و مشرک او معرفی کرده‌اند که در سال ۵۷۰ ق.م اورشلیم را به محاصره درآورده، کشتار فراوانی از یهود به عمل آوردند و بقیه را به اسارت به بابل بردند.

باید دانست که اولاً ترکیب «عباداً لنا» موصوف و صفت می‌باشد و نوعی اختصاص را برای ذات مقدس الهی مطرح می‌نماید، بنابراین مفهومی ارزشی است. «عباداً لنا» یعنی بندگانی که تنها برای ما کار می‌کنند و در خدمت راه ما هستند و این معنی نمی‌تواند بر کفار و مشرکین تطبیق شود.

ثانیاً سایر تعبیرات وصفی مشابه نیز مفهومی ارزشی را افاده می‌کنند:

- «لن يستنكف المسيح أن يكون عبداً لله ولا الملكة المقربون و من يستنكف عن عبادة و

یستکبر فسیحشرهم الیه جمیعاً» (نساء: ۱۷۲)

«ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله...» (آل عمران: ۷۹)

واضح است که در آیهٔ اوّل، بحث تشریحی مطرح می‌باشد که برای حضرت مسیح و ملائکه مقرب اثبات شده است؛ چرا که عبودیت تکوینی، متعلق خواست یا عدم خواست کسی قرار نمی‌گیرد و تحت اختیار کسی نیست. از این سیاق معلوم می‌شود حداقل معنای «عبداً لله»، بنده مخلص می‌باشد که در راه بندگی، بر اخلاص در عبادت خداوند پای می‌فشرد و بدان متصف است. ادامهٔ آیه شریفه نیز بوضوح شاهد دیگری است بر اینکه مقصود، عبد در مقام عمل و اطاعت است، نه عبد در خلقت: «و من یتنکف عن عبادته...» (نساء: ۱۷۲) و چنین تعبیری اوساط مؤمنان را در بر نمی‌گیرد چه رسد به اینکه مصداقش فردی کافر و مشرک باشد.

در آیهٔ دوم نیز بحث بندگی و سرسپردگی محض دینی می‌باشد که این چنین سرسپردگی‌ای جایز نیست به کسی جز معبود حقیقی نسبت داده شود؛ چرا که وجود بندگی عرفی در زمان نزول، امری عادی بوده، نهی از آن معنی ندارد و نسبت بندگی در خلقت برای غیر خدا نیز معقول نیست؛ لذا این نهی، نهی تحریمی است که بر امری در حوزه اعتقادات و باورها تعلق دارد.

ثالثاً صفت «لنا» به جای «الله» و «لی»، مقام عظمت الهی را افاده می‌کند؛ یعنی این بندگان مخلص با صلابت، جلوه‌گاه عظمت و شکوه و هیبت الهی می‌باشند و این نکته نیز تأکیدی بر موارد گذشته می‌باشد که این رزمندگان سرکوب‌کنندهٔ فتنهٔ یهود، مؤمنانی عالی‌مقام و عظیم‌القدر در پیشگاه الهی می‌باشند که صرفاً اجرای اوامر الهی و کسب رضای او وجهه همت آنان می‌باشد و از ملامت‌گران باکی به خود راه نمی‌دهند. این نکات، ذهن ما را به سوی آیه ۵۴ سوره مائده می‌کشاند که این چنین افرادی از مؤمنین را توصیف نموده است:

«فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلةً علی المؤمنین و اعرزةً علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومة لائم...» پس در آینده خداوند قومی را خواهد آورد که آنان را دوست دارند و آنان نیز به خدا عشق می‌ورزند؛ بر مؤمنان فروتن و خاشعند و بر کافران سرسخت و با صلابت؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای باک ندارند...»

بگذریم؛ کشف ویژگی ایمان برای تعبیر «عباداً لنا» بطور کلی مسیر آیه را از تفسیری که تاکنون برای آن مطرح شده، بیرون می‌آورد و در بستری دیگر که نظر به آیندهٔ نزدیک به عصر ما می‌باشد، قرار می‌دهد که خود نوید بزرگی در جهت سرکوبی یهود ستمگر و مسلط بر فلسطین می‌باشد.



۱. ر.ک: علی کریمی جهرمی: نمونه‌هایی از تأثیر و نفوذ قرآن، دارالقرآن‌الکریم، قم، ۱۳۶۰ش.
۲. آربری: مقدمه تغییر قرآن، ترجمه محمدجواد سهلانی، نشر بعثت، صفحات ۲۷، ۲۸ و ۵۱
۳. برای توضیح تفصیلی ر.ک: ولی... نقی پورفر: پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن، انتشارات اسوه، قم، ۱۳۷۸، چاپ سوم، ص ۲۸۳ - ۳۹۴. سیاق آیه ترتیل در سوره فرقان ترتیل لفظ و معنی، هر دو، را افاده می‌کند و سیاق سوره مزمل بر ترتیل معنی تأکید دارد، از مجموعه روایات ترتیل نیز معلوم می‌گردد که ترتیل بر دو قسم است: لفظی و معنایی؛ ترتیل لفظی، رعایت مخارج حروف، قواعد تجوید، وقف و ابتداء، استمرار و پیوستگی در قرائت و پرهیز از شتاب در قرائت را دربر می‌گیرد، لذا تعریف «اداء الحروف و حفظ الوقوف» بخشی از ترتیل لفظی را حکایت می‌کند نه تمام معنی ترتیل را، ر.ک: عبدعلی حویزی: تفسیر نورالثقلین، اسماعیلیان، قم، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۵ و ج ۵، ص ۴۴۶-۴۴۷.
۴. ر.ک: صادق رافعی: اعجاز قرآن، ترجمه عبدالحسین بن الدینی، بنیاد قرآن، تهران، ۱۳۶۱ش، چاپ دوم، ص ۱۷۳ و نیز جلال‌الدین سیوطی: الاتقان فی علوم القرآن، داراحیاءالعلوم، بیروت، ۱۴۰۷م، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۵۳ - ۱۵۶ (مقایسه میان آیه قصاص و قول عرب).
۵. راغب اصفهانی: المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق، باب «انس».
۶. ر.ک: تفاسیر المیزان، نمونه، کشاف، تفسیر کبیر و... ذیل آیه ۵۲ سوره یوسف.
۷. ر.ک: فرهنگ لغات: العین، معجم مقایس اللغة، المفردات فی غریب القرآن، ذیل واژه «حص».
۸. صبحی صالح: دراسات فی فقه اللغة، نشر ادب‌الحوزه، قم، بی‌تا، ص ۳۲۵.
۹. موحّد بودن همسر عزیز مصر در روایاتی چند منعکس است: ر.ک: عبدعلی حویزی: پیشین، ج ۲، ص ۴۷۱-۴۷۲.
۱۰. سیاق توحیدی آیه، علامه طباطبایی را واداشته است که قائل را یوسف(ع) بداند؛ به دلیل آنکه این سخنان را نمی‌توان به فردی مشرک نسبت داد؛ ر.ک: المیزان، ج ۱۲ ذیل آیه ۵۳ سوره یوسف، غافل از آنکه وی قبلاً مسلمان شده است و نیز اساساً یوسف علیه السلام در صحنه حضور ندارد تا چنین بگوید و به دلائل دیگر؛ ر.ک: ولی... نقی پورفر: پیشین، ص ۵۵۸-۵۶۲.
۱۱. خلیل بن احمد فراهیدی: العین، ذیل واژه «حص».
۱۲. همان.
۱۳. احمد بن فارس: معجم مقایس اللغة، ذیل «حص».
۱۴. راغب اصفهانی: پیشین، ذیل «حص».
۱۵. المنجد، ذیل واژه «حص».
۱۶. از نکات بلاغی حذف، افاده عموم می‌باشد.
۱۷. ر.ک: قرآن کریم، تحریم: ۱ و مؤمن: ۲۸.
۱۸. عبدعلی حویزی: پیشین، سوره «یس»، ذیل آیه ۲۰ سوره یس.



